بررسی یک فهلوی در «راحة الصدور و آیة السرور»

نیکخواه بهرامی، حبیب

فهلویات در ادبیات پیش از اسلام،به ترانه‏ها و اشعاری گفته می‏شد که به لهجه‏های محلی‏ سروده می‏شد؛گر چه وزن این اشعار هنوز مورد بحث پژوهشگران است،اما این گونه‏ ترانه‏ها و اشعار در گذشته دور،در ایران رونق‏ و رواج فراوانی داشته است.برخی از این‏ فهلویات در آثار متقدمان ثبت و ضبط گردیده‏ و بسیاری از آنها شرح و معنی شده و برخی‏ ابیات نیز به دلایلی،بی‏هیچ شرح و توضیحی‏ در متون گذشته باقی مانده‏اند.یکی از این‏ ابیات،در کتاب«راحة الصدور و آیة السرور» تألیف راوندی آمده است.تاریخ تألیف این اثر را سال 599 هجری نوشته‏اند.مرحوم استاد اقبال آشتیانی،مصحح این اثر،یک بیت‏ فهلوی کتاب مورد اشاره را بدون شرح و معنی‏ گذاشته و نوشته است:-معنی این فهلوی به‏ هیچ وجه معلوم نشد-نویسنده مقاله حاضر، در این نوشتار،نخست به معرفی کتاب‏ «راحة الصدور و آیة السرور»و نویسنده آن‏ پرداخته و سپس این فهلوی را از جنبه واژگانی‏ و نحوی و تطبیق آن با زبان‏های باستانی مورد بررسی قرار داده و آنگاه به تبیین معنی و مفهوم‏ آن پرداخته است.

آشنایی با کتاب و مؤلف آن

نجم الدین ابو بکر محمد بن علی بن سلیمان‏ راوندی؛نویسنده و مورخ قرن ششم هجری از اهالی راوند کاشان است که در آغاز در خدمت‏ طغرل سلجوقی بود و سپس به آسیای صغیر رفته و به خدمت غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان از سلاجقه روم در آمد و کتاب«راحة الصدور و آیة السرور»را به سال 599 هجری در تاریخ آل‏ سلجوق به نام همو تألیف کرد.(راحة الصدور،ص‏ 63)

این کتاب هر چند از امهات زبان فارسی‏ محسوب نمی‏شود؛اما دارای نثری زیباست که گاه‏ مصنوع و گاه بی‏پیرانه و ساده است و نثر آن هر گاه‏ از تکلف عاری است،بسیار ساده و جذاب و گیراست.نثر کتاب،گاه آنچنان از شدت و غلظت‏ به کار بردن جملات و امثله و واژگان عربی حد افراط می‏ورزد که معانی در پس پرده ضخیمی از جملات نامفهوم می‏مانند.به عنوان مثال:«... اعقاب این دعاگوی از دولت سلطان قاهر عقبا بعد عقب حاصل کنند...از فر چنین شهریاری و جهانداری ابکار افکار را جلوه قرآن داد که هم‏ لطافت صورت دارد و هم کثافت صلت مهیج داعیه‏ باشند...»(راحة الصدور؛ص 56-55)و گاه‏ تحت تأثیر نحو زبان عربی است:«العدل اقوی‏ جیش و الا من أهنی عیش:عدل بنیروتر سپاهیست‏ و امن نیکوتر دستگاهیست.»(راحة الصدور،ص. 69).نکات تاریخی نیز در این کتاب بسیار فراوان‏ است و الحق،تاریخی گویا و مستند از زمان سلجوقیان به دست می‏دهد.

راوندی،در جایی در عظمت و بزرگی و کاردانی‏ خواجه نظام الملک می‏گوید که وی مزد ملاحان‏ ماوراء النهر را بر انطاکیه می‏نوشت. (راحة الصدور،ص 128)که این امر در«تجارب‏ السلف»نیز آمده است.(تجارب السلف،ص‏ 267)و در جای دیگر در باب تعریض سخن چینان‏ بر خواجه می‏پردازد و این که ملکشاه،وی را تهدید به غول می‏نماید و خواجه نظام الملک عنوان‏ می‏دارد که«...آن که تو را تاج داد،دستار بر سر من‏ نهاد؛هر دو در هم بسته‏اند و با هم پیوسته...» (راحة الصدور،ص 134).این داستان،با اندک‏ تفاوتی در«تجارب السلف»نیز آمده است.

(تجارب السلف صص 279 و 280)مؤلف‏ «راحة الصدور»از آوردن داستان‏های عجیب و نادره که اغلب نیز واقعی است،جهت جذب و جلب مخاطب فرو گذار نمی‏کند که داستان«علوی‏ مدنی»از آن جمله است.(راحة الصدور،صص‏ 158-157)از مقدمه کتاب بر می‏آید که مؤلف‏ گذشته از فقه و کلام و ادب،در خطاطی،صحافی‏ و تذهیب نیز مهارت داشته است.(راحة الصدور، صص 400 و 401).این کتاب،شباهت‏های‏ بسیاری با«سلجوقنامه»ظهیری دارد که می‏تواند نشانه گرته برداری راوندی از آن اثر باشد.خود راوندی نیز می‏نویسد که:«...همین تاریخ‏ها به‏ عهد خداوند عالم طغرل بن ارسلان بن طغرل‏ رحمة الله ظهیر الدین نیشابوری که استاد سلطان‏ ارسلان و مسعود بود و خویش دعاگوی دولت‏ نبشته بود تا سلطان قاهر عظیم الدهر کیخسرو و خلد الله دولته مطالعت فرمایند...»(راحة الصدور، صص 65-64).

از دیگر مشخصات کتاب،می‏توان به کاربرد فراوان«ذال معجمه»در زبان فارسی در حدود قرن‏ هفتم گویا متروک شده بوده است.از همین روست‏ که خواجه نصیر الدین طوسی،قاعده‏ای برای‏ تشخیص آن،وضع می‏کند که شمس قیس آن را چنین ذکر کرده:

آنان که به پارسی سخن می‏رانند در معرض دال،ذال را ننشانند

ما قبل اگر ساکن و جزوای بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند

(خانلری،1373،صص 135-134)

همچنین می‏افزاید:...در زبان اهالی غزنین و بلخ و ماوراء النهر،ذال معجمه نیست و جمله‏ دالات مهمله در لفظ آرند.»(خانلری،1373،ص‏ 134)

فهلوی چیست؟

فهلویات در ادبیات ایران پس از اسلام،به‏ ترانه‏ها و شعرهایی اطلاق می‏شود که به لهجه‏های‏

\*نجم الدین ابو بکر محمد بن علی‏ بن سلیمان راوندی؛نویسنده و مورخ قرن ششم هجری از اهالی‏ راوند کاشان است که در آغاز در خدمت طغرل سلجوقی بود و سپس به آسیای صغیر رفته و به‏ خدمت غیاث الدین کیخسرو بن‏ قلج ارسلان از سلاجقه روم در آمد و کتاب«راحة الصدور و آیة السرور»را به سال 599 هجری در تاریخ آل سلجوق به نام‏ همو تألیف کرد.

محلی غیر از فارسی دری سروده شده باشد.وزن‏ این اشعار،مورد بحث پژوهشگران است.بهار این‏ اشعار را هجایی می‏داند.

و دکتر خانلری آن را هجایی و اغلب تکیه‏دار به‏ شمار می‏آورد.(خانلری،1373،ص 47)دکتر وحیدیان کامیار،اوزان این ترانه‏ها و اشعار را کمّی‏ می‏داند.(وحیدیان کامیار،1376،ص 79).

فهلوی در عراق شهرتی تام و بسزا داشته است، چرا که شمس قیس می‏گوید:«...کافه اهل عراق‏ را از عالم و عامی و شریف و وضیع به انشا و انشاد فهلوی مشعوف یافتم و به اصغاء و استماع‏ ملحونات آن مولع دیدم،بلکه هیچ لحن لطیف و تألیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانه‏های معجز و داستان‏های مهیج،اعطاف ایشان‏ را در نمی‏جنباند و دل و طبع ایشان را چنان در اهتراز در نمی‏آورد که:

لحن اورامین و بیت فهلوی‏ زخمه رود و سماع خسروی.»

(المعجم فی معاییر اشعار العجم،ص 162) طبیعی است که شمس قیس چندان نظر مساعدی به‏ فهلویات نشان ندهد،چه وی یک عروضی است و طبعا وزن نزد او،اعتباری بیش از معنا دارد.شمس‏ قیس همچنین می‏نویسد که در وزن فهلوی که‏ بایستی مفاعلین مفاعلین فعولن باشد،اغلب‏ در مصرع دوم،شاعران این گونه فهلویات در رکن‏ اول فاعلاتن یا مفعولاتن می‏آورند.در این‏ خصوص،سخن دکتر خانلری نیز شایسته مداقه و عنایت نظر است که«...شمس قیس هیچ گاه گمان‏ نبرده که ممکن است اشعار محلی میزانی جز عروض داشته باشد و به این سبب آنها را با قواعد عروض سنجیده است و بعضی زحافات غیر عادی‏ در آنها یافته است...»(خانلری،1373 ص 65)

در شعر مورد بحث نیز،مصرع اول بر مفاعلین‏ مفاعلین فعولن تطبیق است و در مصرع دوم‏ در صورت خواندن«روند»به صورت‏" dnor " می‏توان مفعولاتن مفاعلین فعولن را در مصرع دوم‏ تمییز داد.به احتمال،این عدم یکسانی با خوانده‏ شدن با موسیقی توجیه‏پذیر است،چه وقتی شعر تابع موسیقی باشد؛ناچار به تبعیت از موسیقی،گاه‏ مصرع‏ها کوتاه یا بلند می‏شود.به ضرورت آهنگ، گاه مصوت بلند،کوتاه می‏شود یا مصوت کوتاه‏ بلند.»(وحیدیان کامیار،1376،ص 77).

در همین خصوص،مؤلف نامعلوم«تاریخ‏ سیستان»نیز سخن جالبی دارد که تأییدی است‏ بر نفوذ موسیقی بر شعر و ترانه.«...محمد بن‏ وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از و کسی نگفته بود تا پارسیان بودند،سخن پیش ایشان به رود باز گفتندی بر طریق خسروانی...»(تاریخ سیستان، ص 107)

طبیعی است که زبان فهلویان نیز زبان مردم کوچه‏ و بازار بوده است.زبانی که بسیار متأثر از زبان‏ فارسی است.فارسی‏ای که از سوی اندیشمندان و پژوهندگان آن روزگار از برای تألیف آثار علمی بهره‏ می‏برده است.از همین روست که در کتاب‏ها،گاه‏ به آنچنان واژگان بدیعی بر می‏خوریم که به طور دقیق خاستگاه خود را نشان می‏دهند.شاهد مثالی‏ از«راحة الصدور»گویاست:«...گفتند ای خداوند او مردی پیرست که پایها خوشیذه...»(راحة الصدور،ص 78)،فعل«خورشیدن»به معنای‏ خشک شدن در زبان فارسی چرخه زیر را طی کرده‏ است. suah < soh \*که ماده ماضی آن،جعلی و از اضافه کردن -dI به ماده مضارع soh ساخته شده‏ است. h نیز در تبدیل آوایی به X بدل گشته است‏ (ابو القاسمی،1373،ص 52).بنابراین،جای شگفتی نیست که در تداوم زبان فارسی و در بررسی‏ آن،به بسیاری واژگان و جملات فارسی بر بخوریم‏ که در کتب عربی مضبوط است.به عنوان مثال‏ در«حلیة الاولیاء»در خصوص دیدار حبیب عجمی‏ با حسن بصری آمده است که در مجلس بصری، حبیب با شنیدن سخنان حسن می‏گوید:«این‏ پیرهمی در آید،در آید چه گوید؟»(پور جوادی؛ 1380؛صص 15-4)بنابراین،جای شگفتی‏ است که اگر در بررسی فهلوی حاضر به واژگانی با قدمت دیرینه بر بخوریم.

\*این کتاب هر چند از امهات زبان‏ فارسی محسوب نمی‏شود؛اما دارای نثری زیباست که گاه‏ مصنوع و گاه بی‏پیرانه و ساده‏ است و نثر آن هر گاه از تکلف عاری‏ است،بسیار ساده و جذاب و گیراست.

بررسی فهلوی موجود در کتاب

راوندی در«راحة الصدور و آیة السرور»خویش‏ آورده است که:«...این دولت تا قیامت بماناذ بمحمد و آله،علاء الدوله این بیت به سلطان سلیمان‏ بنشت،فهلویه:

بواذ اروند کوه اج با بنشی‏ اروندا روند بی و اذآیذوشی»

(راحة الصدور،ص 145).مصحح محترم‏ جناب آقای دکتر عباس اقبال،در پا نوشت چنین‏ آورده است که«معنی این فهلویه هیچ معلوم نشد، چنانچه در متن اصلی است،به عینه همانطور اینجا نقل کرده می‏شود.»(راحة الصدور،ص 145)

در اینجا بر آن سریم که حتی الامکان به تبیین‏ معنای این بیت بپردازیم و در آغاز به معنای واژگان‏ موجود در متن اشاره می‏کنیم:

بواذ:فعل تمنایی به معنای«باشد»،«ذ»موجود در آن،مختص این کتاب است که در اکثر مواضع به‏ جای«د»،«ذ»آمده است؛مانند:صذ،خذایگانا، پاذشاه،می‏آسوذ،بایذ،شذن،بذین،افتاذ، شوذ،خوذ،بوذ،همذان،خذاوند و...این کلمه‏ از ماده vab به معنای«بودن»مشتق شده است.

( .eamolohtraB 1691 .p 729)و در فارسی میانه‏ پهلوی به صورت wab ماده ماضی و sab ماده‏ مضارع به کار می‏رود.در ستون سوم،سطور 9 و 10 کتیبه بیستون نیز،این واژه به کار رفته است.

tawasaP suayhaD anam .tavaba

( tneK 3591 .p 521)در متون مانوی نیز این واژه‏ به کار رفته است.

uK ned I naganeha dap key rhas du key nawzi dub , ge ned i nam uk da dap wrah rhas du dap psiw nawzi gadyap dawab ) ecyoB 5791 .p 92(

اروند:این واژه در اوستایی به صورت avrua آمده که صفت به معنای تند و تیز است.

( eamolohtraB ,1691 .p 002)و در زبان‏ پهلوی به صورتآمده است.در فرهنگ«برهان‏ قاطع»در توضیح واژه الوند آمده،که نام کوهی‏ بلند در همدان است(برهان قاطع؛جلد اول، ص 160)بایستی دانست که ابدال واج روان«ل» به«ر»در زبان‏های باستانی میسر است.به عنوان‏ مثال،در زبان فارسی میانه مانوی به واژه‏های‏ lid , lih بر می‏خوریم که در زبان پارتی به‏ صورت‏های zrih , driZ آمده است.

کوه:در نقش مضاف الیه اروند ظاهر شده است. اروند کوه.

اج:در لغت نامه دهخدا،یکی از معانی این واژه‏ «دویدن»ذکر شده است که برای توجیه ما مناسب‏ به نظر می‏رسد(لغت نامه،جلد 1،ص 1042)

بنشی:این واژه در زبان عربی مصدر و به معنای‏ «سست شدن در کار»آمده است.(لغت نامه،جلد 4،ص 503)

روند:با توجه به اینکه راوندی می‏گوید: «هفتاد گونه خط را ضبط کردم و از نسخ مصحف و تذهیب و جلد که بنابت آموخته بودم...» (راحة الصدور،ص 41-40)پس می‏توان استنتاج‏ کرد که مولف پهلوی نیز می‏دانسته است و همانگونه‏ که می‏دانیم صورت نوشتاری«لوند»و«روند» در پهلوی یکسان است:بنابراین،می‏توان- روند-را تصحیفی از«لوند»دانست که‏ در فرهنگ‏ها به معنای-خبر خوش-آمده است. (برهان قاطع،جلد سوم،ص 1916 و لغت نامه، جلد 13؛ص 19839)

و اذآیذوش:در تقطیع واژگان جمله اخیر الذکر، بایستی دقت بسیار مرعی داشت.

به نظر اینجانب واژه eb را بایستی همانند قید eb در زبان پهلوی دانست که دارای معانی‏ای‏ تقابل‏زا و به معنای«به جز»است.به عنوان مثال به‏ این جمله پهلوی از یادگار زریران دقت کنید:

(جاماسپ آسانا؛1371،ص 40)

که ترجمه آن چنین است:«مرغ نیز جای نشستن نیافت مگر این که بر یال اسبان،تیغ نیزگان یا بر سر کوه بلند نشیند.»

پس می‏توان«بی»را معادل eb پهلوی و در معنایی منحصر کننده یا جدا کننده گرفت و اذاری‏ را نیز علامه دهخدا،نسبی از واذار می‏دانند که‏ منسوب به«واذار»است که دیهی است‏ از دهکده‏های اصفهان(لغت نامه،جلد 15، ص 23059)در اینجا نیز اسقاط«ر»بسیار محتمل‏ به نظر می‏رسد؛چه اغلب نساخان اغلب از این‏ اسقاطات یا اضافات بر متون را دارند.در این‏ موضع،می‏توان بنابر مجاز حال و محل مقصود مؤلف از«واذاری»را کل اصفهان در نظر گرفت که‏ جزیی از آن عنوان شده است.از سوی دیگر،وضع‏ این واژه با توجه به استعمال لفظ و اذاری به علاقه‏ همانندی است که همانا مجاز به همانندی است.

(ثروتیان،ص 1369،ص 66)

آنچه که ما را بدین امر رهنمون می‏سازد علت‏ پیدایش مجاز است،که همان تشحیذ ذهن برای‏ یافتن مفهوم ژرف سخن به نشانه تأثیر و نفوذ آن‏ است.(هادی،1367،ص 103)

«ذوشی»را نیز خلف تبریزی در معانی-تندخو، بد خلق-آورده است(برهان قاطع،جلد چهارم، ص 924)

نتیجه:

در بیت موصوف،با توجه به این که علاء الدوله‏ این بیت را در تهنیت به سلیمان بن قلج ارسلان‏ فرستاده است و خود در دار الملک همذان پیشوایی‏ داشته،بسیار طبیعی است که در شعرش از کوه‏ مشهور سلسله جبال زاگرس یعنی الوند نشانی‏ بیابیم.از سوی دیگر،وجود واژه‏های تازی نیز در این فهلوی،با توجه به نفوذ و گسترش عظیم اعراب‏ در قرن‏های نخستین اسلامی در پی تهاجم به ایران‏ و سکنی گزیدن در این مناطق،طبیعی است که‏ واژگانی را نیز در بافت زبانی وارد نموده باشند.

بنابراین،می‏توان گفت علاء الدوله با بیان این‏ که کوه الوند چه رونده باشند( متحرک باشد)و چه ساکن،این کوه خوش خبر است به جز برای‏ تندخویان و بدخلقان ساکن در اصفهان.

این توضیح در تبیین مطلب مؤثر خواهد بود که‏ بدانیم سلطان سلیمان در سنه پانصد و پنجاه و پنج از موصل به همدان می‏رسد و بر تخت سلطنت‏ می‏نشیند.در اینجا شاعر،به احتمال کنایتی دارد بر سر نحوه به تخت نشستن سلطان سلمیان که با برادر خود-سلطان محمد-به تناوب به جنگ و گریز می‏پردازد و پس از فرار برادر خود از دار الملک‏ همدان در این شهر جلوس می‏نماید و در همین اثنا، با شنیدن این سخن که لشکریان قصد خروج بر وی‏ را دارند،از همدان می‏گریزد و برادرش سلطان‏ محمد بی‏دغدغه بر همدان و لشکریان و جمله‏ خواص و عوام سلطنت می‏یابد.سلطان سلیمان، پس از دوره گردی فراوان از مازندران و خراسان و اصفهان که به قول راوندی،رشید جامه دارو الی‏ اصفهان وی را نمی‏پذیرد،به بغداد رفته و از آنجا به‏ استجازت خلیفه سر از مازندران و در نهایت‏ موصل سر در می‏آورد.

طبیعی است که شرح این دریوزدگی‏های وی،از دید مردم کوچه و بازار مخفی نبوده و این فهلوی‏ نیز که طبعا بر افواه مردم ساری بوده،اشارتی دارد به همین عدم ثبات و پایداری وی.

از سوی دیگر،عدم روابط حسنه میان‏ علاء الدوله و سلطان سلیمان از آنجا نیز آشکار می‏شود که وی را پس از دستگیری،سلطان ارسلان‏ و اتابک ایلدگز را که به جانب اصفهان روان بودند در قلعه علاء الدوله زندانی می‏سازند که به قول‏ راوندی«...او خود پادشاهی محبوس پیشه بود و قلعه فرسوذ.لکن این بار سبوی از آب درست‏ در نیامد و هم درین قلعه در دوازدهم ربیع الاخر سنه‏ سته خمسین و خمس مایه درگذشت.» (راحة الصدور،ص 279)

منابع

1-ابو القاسمی،محسن.ماده‏های‏ فعل‏های فارسی دری،تهران،ققنوس،1373

2-پور جوادی،نصر الله.فارسی گویی‏ عارفان نخستین،نشریه نشر دانش،شماره 99، تهران،زمستان 1380.

3-تاریخ سیستان،ویرایش متن:جعفر مدرس صادقی،تهران،نشر مرکز،1377.

4-ثروتیان،بهروز.بیان در شعر فارسی، تهران،انتشارات برگ،1369.

5-جاماسپ جی دستور منوچهر.جی‏ جاماسپ آسانا،متون پهلوی:گزارش سعید عریان،تهران،کتابخانه ملی جمهوری اسلامی‏ ایران؛1371.

6-خانلری،پرویز.وزن شعر فارسی، تهران،توس،1373.

7-خلف تبریزی،محمد بن حسین. برهان قاطع،4 مجلد،به سعی و اهتمام محمد معین،تهران،امیر کبیر،1362.

8-دایرة المعارف فارسی،3 مجلد، زیر نظر غلامحسین مصاحب،تهران،امیر کبیر، 1380.

9-دهخدا،علی اکبر.لغت نامه دهخدا، 15 مجلد،تهران،انتشارات دانشگاه تهران، 1377.

10-دیوان بابا طاهر عریان،تصحیح از نسخه وحید دستگردی،تهران،انتشارات نوین، 1363.

11-رازی،شمس قیس.المعجم‏ فی معاییر اشعار العجم،مصحح سیروس شمیسا ،تهران،فردوس،1373.

12-راوندی،محمد بن علی بن سلیمان‏ راحة الصدور و آیة السرور،به سعی و تصحیح‏ عباس اقبال،به اهتمام مجتبی مینوی،تهران؛به‏ سرمایه کتابفروشی تأیید اصفهان-مؤسسه‏ مطبوعاتی امیر کبیر،1333.

13-کشاورز،کریم.هزار سال نثر پارسی،2 مجلد؛تهران،انتشارات و آموزش‏ انقلاب اسلامی،1371.

14-مکنزی،د.ن.فرهنگ کوچک زبان‏ پهلوی،تهران،پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،1373.

15-نخجوانی،هندوشاه بن سنجر بن‏ عبد الله بن صاحب.تجارب السلف،به تصحیح‏ عباس اقبال،تهران؛انتشارات طهوری، 1357.

16-وحیدیان کامیار،محمد تقی. بررسی منشأ وزن شعر فارسی،تهران،آستان‏ قدس رضوی،1376.

17-هادی،روح الله.آرایه‏های ادبی، سال سوم آموزش متوسطه عمومی،تهران، شرکت چاپ و نشر ایران،1367.

81. .rhc.eamolohtraB ; sehcsinaritlA hcubretroW ; nilreB ;1691

91. ocyoB , yraM ; atcA acinarI , .loV 9; narheT egeil ;5791.

02. .G.R.tneK ; dlO naisreP ; weN nevaH ;3591.